

تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران

(از مشروطه تا خاتمی)

دکتر محمد مهدی فرقانی*

تاریخ دریافت: ... ۸۱/۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ... ۸۱/۸/۲۰

چکیده

این مقاله به بررسی سیر تحول گفتمان توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران از پیروزی انقلاب مشروطه تا پایان دهه دوم انقلاب اسلامی می پردازد. یافته های حاصل از یک پژوهش کیفی براساس روش تحلیل گفتمان و با استفاده از الگوی ترکیبی نورمن فرکلاف و تئون ای. ون دایک دست مایه این بررسی است که هشت دوره تاریخی (۱۲۸۵، ۱۳۱۲، ۱۳۲۰، ۱۳۳۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۸، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۷ هجری شمسی) را دربرمی گیرد.

مقاله حاضر نشان می دهد که شاخص های توسعه سیاسی از قبیل آزادی،

قانون‌گرایی، جامعه‌مدنی، کثرت‌گرایی، رقابت و مشارکت سیاسی در دوره نخست، یعنی در سال ۱۲۸۵ در نقطه مطلوبی قرار دارند. این وضعیت، ناشی از پیروزی انقلاب مشروطه و به ثمر نشستن مبارزات ملت ایران برای رهایی از استبداد تاریخی است. شاخص‌های مذکور در سال ۱۳۱۲ که حکومت مطلقه رضاشاه در شرف تکوین است، به شدت سقوط می‌کنند؛ اما در سال ۱۳۲۰ تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی، عدم اقتدار و کنترل حکومت مرکزی، تمایل شاه جوان به اصلاح تصویردهنی مردم از حکومت استبدادی و مطلقه رضاشاه و بروز نوعی هرج و مرج سیاسی، منحنی مذکور بار دیگر صعود می‌کند. اما در مقایسه با دوره اول و دوره چهارم (۱۳۳۱) در جایگاه پایین‌تری قرار دارد. در سال ۱۳۳۱، بار دیگر شاهد نضج‌گیری گفتمان توسعه سیاسی به‌ویژه در بعد استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی هستیم.

در دوره پنجم (۱۳۵۲) نیز همچون دوره دوم (۱۳۱۲)، منحنی توسعه سیاسی در نقطه حضيض قرار دارد، در حالی که وضعیت سال ۱۳۵۸ به سال ۱۳۲۰ شبیه است. به نظر می‌رسد که رشد برخی شاخص‌های توسعه سیاسی در سال ۱۳۵۸ نیز ناشی از رهاشدگی اوایل انقلاب و بروز مطالبات اجتماعی است.

وضعیت سال ۱۳۷۱ از لحاظ توسعه سیاسی، مطلوب نیست. در این سال نیز گرچه مانند مقطع ۱۳۵۲ به نوسازی اجتماعی - اقتصادی توجه فراوان می‌شود، اما بعد سیاسی و فرهنگی توسعه به‌شدت مورد غفلت قرار می‌گیرد.

سال ۱۳۷۷ سال اوج‌گیری گفتمان توسعه سیاسی است. در واقع تنها در این مقطع است که مفهوم «توسعه سیاسی» به‌طور مستقیم به کار می‌رود، زیرا در مقاطع دیگر، ما اساساً با شاخص‌ها و مفاهیم توسعه سیاسی و نه اصطلاح و مفهوم آن روبه‌رو هستیم. گفتمان توسعه سیاسی در این سال حتی از نخستین سال پیروزی انقلاب مشروطه نیز جایگاه بالاتری دارد.

به‌طور کلی، سال ۱۳۷۷ نقطه اوج منحنی شاخص‌های توسعه سیاسی و سال ۱۳۱۲ نقطه حضيض آن است. به این ترتیب، مقاله حاضر با بررسی هشت دوره

تاریخی، تصویری کلی از جایگاه گفتمان توسعه سیاسی در یک قرن اخیر ایران ارائه می‌کند.

واژه‌های کلیدی: گفتمان، تحلیل گفتمانی، توسعه و توسعه سیاسی

مقدمه

توسعه سیاسی، مفهومی پرمجاده در عرصه نظری و شاید دور از دسترس در حوزه عمل اجتماعی است. پشت سرگذشتن دروازه‌های توسعه سیاسی و برپایی جامعه توسعه‌یافته سیاسی در هر کشور مستلزم عبور دشوار و گاه پرمخاطره از یک دوره گذار سیاسی است که اگر بیش از حد طولانی گردد، احتمال بازگشت به عقب، افزون‌تر می‌شود.

دستیابی به توسعه سیاسی، یعنی فرآیندی که در جریان آن، نظام‌های ساده اقتدارگرایی سیاسی جای خود را به نظام‌های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی، نمایندگی، و بوروکراسی‌های مدنی می‌دهند، نیازمند آگاهی و حرکت عمومی شهروندان از یک سو، و پذیرش و اراده حاکمان از سوی دیگر است. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که در ایران، گفتمان توسعه سیاسی، تابعی از گفتمان قدرت سیاسی است، بدین معنا که هرگاه قدرت سیاسی، متمرکز، باثبات و مسلط بوده است، گفتمان توسعه سیاسی در عمل، محدود و بی‌رنگ گردیده، در حالی که در دوره‌های عدم تمرکز قدرت، گفتمان توسعه سیاسی، به گفتمان غالب تبدیل شده است. این امر نشان می‌دهد که گفتمان توسعه سیاسی با گفتمان قدرت یا گفتمان حاکمیت، رابطه‌ای مستقیم و تنگاتنگ دارد. بنابراین مطالعه گفتمان حاکم در زمینه توسعه سیاسی در دوره‌های تاریخی گوناگون، به معنای شناخت تفکر، دیدگاه و اراده قدرت سیاسی حاکم نسبت به توزیع قدرت، رقابت و مشارکت سیاسی، آزادی، و در نهایت، شناخت میزان مشروعیتی است که حکومت از آن برخوردار است.

این مقاله می‌کوشد با تکیه بر نتایج یک پژوهش کیفی، تصویری از وضعیت و جایگاه توسعه سیاسی در ایران از پیروزی انقلاب مشروطه تا پایان دهه دوم انقلاب اسلامی به دست دهد. تأکید بر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که گرچه مباحث مربوط به توسعه سیاسی در

سطح بین‌المللی، تنها قدمتی پنجاه‌ساله دارد، اما مطلوب‌ها و شاخص‌های توسعه سیاسی، همواره و در طول تاریخ، گمشده انسان بوده و در قرون اخیر، تلاش‌ها و مبارزه‌های پی‌گیر و پرهزینه‌ای برای دست‌یابی به این شاخص‌ها در کشورها و جوامع مختلف صورت گرفته است. از آن‌جا که امکان مطالعه و بررسی تمامی تاریخ یکصدساله اخیر ایران با توجه به محدودیت‌های گوناگون وجود نداشت، لذا هشت مقطع تاریخی یا نقطه عطف سیاسی که برمبنای مطالعات نظری، هر یک از آن‌ها مبین چرخش گفتمانی و تغییر آرایش صحنه سیاسی کشور است، برای مطالعه در نظر گرفته شد تا با بررسی و استخراج گفتمان توسعه سیاسی، یعنی بررسی جایگاه مفاهیم و مصادیق توسعه سیاسی همچون آزادی، قانون‌گرایی، جامعه‌مدنی، کثرت‌گرایی، رقابت و مشارکت سیاسی در گفتار و رفتار حاکمان هر دوره و تجمع آن‌ها در کنار یکدیگر، تصویر تحولات، نوسان‌ها و دگرگونی‌های حیات و توسعه سیاسی ایران در یک قرن اخیر نمایان شود.

هشت دوره مزبور عبارتند از سال ۱۲۸۵ هجری شمسی، یعنی نخستین سال پیروزی انقلاب مشروطه و تبلور و برجستگی گفتمان آزادی‌خواهی، قانون‌گرایی و عدالت‌جویی؛ سالی که تلاش آزادی‌خواهان، نخبگان و مردم به‌تنگ‌آمده از عملکرد سلطنت استبدادی به‌ثمر نشست و چرخش گفتمانی فاحشی از حکومت استبدادی به سلطنت مشروطه، رخ نمود؛ سال ۱۳۱۲، دوره‌ای که به گفته پاره‌ای از تحلیلگران سیاسی، روند تبدیل حکومت استبدادی رضاشاه به حکومت مطلقه آغاز می‌شود، مطبوعات در محاق قرار می‌گیرند، مشارکت سیاسی، بی‌معنا می‌شود و سیاست‌گریزی در میان نخبگان و توده مردم، اصول رابطه حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان را شکل می‌دهد؛ سال ۱۳۲۰ (پس از ۲۰ شهریور)، پایان دوره سرکوب و قلع‌و‌قمع سیاسی رضاشاهی، و دوره احساس نیاز محمدرضاشاه جوان به زدودن حافظه تاریخی مردم، نخبگان و روشنفکران از خاطرات تلخ دوره رضاشاه و در عین حال نیاز به کسب وجهت و مشروعیت برای حکومت سلطنتی، جلب همراهی و همدلی قشرهای مختلف اجتماعی، مطبوعات و روزنامه‌نگاران. هم‌چنان‌که در متن مقاله خواهیم دید، این تحول، ناشی از باور و اراده قلبی شاه جوان به گشودن فضای سیاسی و توجه به دموکراسی نبود، بلکه از یک

سو معلول عدم اقتدار و ثبات و در نتیجه فقدان قدرت کنترل بر محیط سیاسی و اجتماعی، و از سوی دیگر محصول تمایل به تغییر ذهنیت عمومی جامعه بود؛ سال ۱۳۳۱، دوره‌ای که استقلال‌طلبی، آزادی‌خواهی، تحمل مخالفان و رواداری نسبت به آنان به وسیله نخست‌وزیر وقت، دکتر محمد مصدق، به گفتمان حاکم تبدیل می‌گردد و بخشی از گفتمان استبدادی دربار به چالش کشیده می‌شود؛ سال ۱۳۵۲، از سال‌های اوج احساس اقتدار دربار پهلوی؛ یک سال پس از برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصدساله و از دوره‌هایی که به نظر می‌رسید مخالفان سیاسی تقریباً به طور کامل، سرکوب شده‌اند و هیچ گفتمان رقیبی به طور جدی در صحنه سیاسی کشور بروز و ظهور ندارد. تجلی دوباره حکومت مطلقه سلطنتی را که روند شکل‌گیری آن بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شده بود، در این دوره می‌توان مشاهده کرد؛ سال ۱۳۵۸، نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر گفتمان حاکم در عرصه سیاسی: سالی که گفتمان حکومت مطلقه سلطنتی در برابر گفتمان آرمان‌خواهی اسلامی یا گفتمان اسلام انقلابی، شکست را پذیرا و به حاشیه رانده می‌شود و در ذیل گفتمان جدید، خرده‌گفتمان‌های دیگر از جمله گفتمان خودی/غیرخودی نیز شکل می‌گیرد؛ سال ۱۳۷۱، سال اوج‌گیری گفتمان سازندگی و تمرکز بر توسعه اقتصادی و دولت‌سالار و مقابله با عقب‌ماندگی‌های اقتصادی است؛ سالی که چرخش گفتمان جنگ‌محور به گفتمان سازندگی و توجه به مظاهر زندگی مدرن و تجمل‌گرایی، بروز و نمود کامل تری نسبت به سال‌های قبل از آن می‌یابد؛ و بالاخره سال ۱۳۷۷، که برای نخستین بار، اصطلاح و مفهوم "توسعه سیاسی" شاکله اصلی گفتمان سیاسی حاکم را تشکیل می‌دهد، زیرا اعتقاد بر آن است که بدون شفاف شدن عرصه سیاست و قاعده‌مند شدن بازی سیاسی، توسعه و پیشرفت اقتصادی نیز حاصل نمی‌شود. در این دوره توجه به شکل‌گیری و ایفای نقش به وسیله نهادهای مدنی، مردم سالاری، پاسخگو بودن دولت، تولد و رشد مطبوعات آزاد و منتقد، حقوق شهروندان و منزلت انسانی آن‌ها، دست‌کم در عرصه قول و سخن دولتمردان، مشهود و بارز است.

برای بررسی گفتمان حاکم در زمینه توسعه سیاسی، یک روزنامه که نماینده گفتمان حاکم (گفتمان حاکمیت) بوده است، انتخاب و از میان سرمقاله‌های آن دو متن معرفی، برگزیده شده و

با استفاده از روش تحلیل گفتمان و الگوی ترکیبی از روش‌های پیشنهادی نورمن فوکلاف، و تئون ای. ون‌دایک، دوتن از صاحب‌نظرانی که ضمن طرح مباحث نظری تحلیل گفتمان، روش عملی آن را نیز ارائه کرده‌اند، این متون مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند تا یافته‌های آن‌ها بر مبنای تحلیل شرایط و بسترهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی تبیین شوند.

روزنامه‌هایی که در این بررسی به‌عنوان نماینده گفتمان حاکم هر دوره برای تحلیل انتخاب شده‌اند به ترتیب عبارتند از: روزنامه *حبل‌المتین* چاپ تهران در سال ۱۲۸۵، هفته‌نامه *ایران باستان* در سال ۱۳۱۲، روزنامه *اطلاعات* در سال ۱۳۲۰، روزنامه *باختر امروز* در سال ۱۳۳۱، روزنامه *ایران نوین* در سال ۱۳۵۲، روزنامه *جمهوری اسلامی* در سال ۱۳۵۸، روزنامه *ابرار* در سال ۱۳۷۱، و روزنامه‌های *جامعه و نشاط* در سال ۱۳۷۷.

به این ترتیب، مقاله حاضر بر مبنای پژوهش تحلیل گفتمانی در پی آن است که گفتمان مسلط توسعه سیاسی را در سرمقاله‌های روزنامه‌های هشت دوره مزبور، مورد تحلیل و بررسی قرار دهد تا از خلال آن، عناصر و ساخت گفتمان حاکم در هر دوره و در نهایت سیر تحول گفتمان توسعه سیاسی در یکصد سال اخیر را بازشناسی و معرفی کند. مباحث این مقاله به‌ویژه از آن رو حائز اهمیت است که اصولاً وضعیت گفتمان‌های سیاسی و رابطه آن‌ها با یکدیگر و نحوه بازتاب آن‌ها در روزنامه‌های نماینده گفتمان حاکم، تصویری از فضای سیاسی، رقابت سیاسی و ساخت قدرت را به دست می‌دهد.

مفاهیم و مبانی نظری

گفتمان، تحلیل گفتمانی، و توسعه سیاسی سه مفهوم کلیدی و اساسی این مقاله هستند. اما با توجه به این‌که در این مطالعه، سرمقاله‌های روزنامه‌های هر دوره مورد تحلیل گفتمانی قرار گرفته‌اند، یادآوری این نکته ضروری است که سرمقاله از مهم‌ترین بخش‌ها و ستون‌های یک نشریه است که دیدگاه‌ها و مواضع گردانندگان آن را در زمینه مسائل مورد علاقه یا رویدادهای جاری، بازتاب می‌دهد و در واقع، آینه افکار و اندیشه‌های گردانندگان و بیانگر سیاست حاکم بر نشریه است. سرمقاله‌ها معمولاً به بازتولید یک ایدئولوژی خاص (در این جا ایدئولوژی حاکم)

به صورت منسجم و در چارچوبی فراگیر می پردازند.

با این توضیح، مفهوم گفتمان و تحلیل گفتمانی، ویژگی ها و الگوهای رایج در این زمینه از دیدگاه صاحب نظران مورد بررسی قرار می گیرد.

گفتمان یعنی نوعی ادبیات خاص که از یک دسته مفاهیم خویشاوند استفاده می کند تا سیستم خاصی از اندیشه را القا کند.

لاکلو (Lacalau) و موفه (Mouffe) معتقدند که همه پدیده ها و اعمال، گفتمانی هستند؛ به عبارت دیگر، هر چیز و هر فعالیتی برای معنادار شدن باید بخشی از گفتمانی خاص باشد. گفتمان ها تنها منعکس کننده فرآیندهایی که در بخش های دیگر جامعه از قبیل اقتصاد یا سیاست در جریانند نیستند، بلکه عناصر و اقدامات مربوط به همه بخش های جامعه را به هم ربط می دهند. معانی از درون گفتمان ها پدیدار می شوند و هر کردار و متنی در درون گفتمان معنی می یابد. مثلاً در حوزه سیاست، هر گفتمان سیاسی مسلط، به نوعی خاص از زندگی سیاسی تعیین می بخشد، هویت ها و خودفهمی های افراد را تعریف و تعیین می کند و برخی امکانات زندگی سیاسی را حفظ و برخی دیگر را حذف می کند. هر گفتمان سیاسی مسلط، حاوی مجموعه قواعدی است که کردارها و زندگی سیاسی را تعریف و تعیین می کند. بنابراین تحول گفتمانی برای وقوع هرگونه تحول در کردارها و زندگی سیاسی، امری ضروری است. به بیان دیگر، «ساختار اجتماعی - سیاسی»، حوزه برون افتاده، از پیش تعیین شده و بالذاتی نیست که مستقل از گفتمان مسلط باشد، بلکه ساختار، در پرتو گفتمان، ظهور و تعیین خاصی می یابد. از دیدگاه تحلیلگران، گفتمان بیانگر ویژگی ها و خصوصیات تاریخی چیزهایی است که گفته شده و نیز آنچه ناگفته می ماند. گفتمان ها هم چنین روشن می سازند که چه کسی، در چه زمانی و با چه آمریتی صحبت می کند. تئون ای. ون دایک، (Teun A. van Dijk) معتقد است تحلیل گفتمان از آن جا که یک امر میان رشته ای است، توان آن را دارد که ارزیابی ساختاری را با ویژگی های متعدد گستره اجتماعی - فرهنگی و اداری مرتبط سازد. ون دایک بر این باور است که بخش اعظم اطلاعات گنجانده شده در یک متن به صراحت بیان نشده، حالت ضمنی دارد. به عبارتی، تحلیل ناگفته ها، گاه بیش از مطالعه آن چه عملاً در متن بیان شده، روشنگر موضوع

است (van Dijk, 1991: 108).

میشل فوکو (M. Foucault) نیز بر این عقیده است که ماهیت گفتمان به گونه‌ای است که باعث بیان گزاره‌هایی خاص می‌شود و از بیان گزاره‌های دیگر جلوگیری می‌کند. از نگاه فوکو، گفتمان نه تنها همیشه در قدرت بوده و دلالت بر قدرت دارد، بلکه از جمله نظام‌هایی است که قدرت از طریق آن، دست به دست می‌شود (تاجیک، ۱۳۷۸: ۱۵).

نورمن فرکلوف (Norman Fairclough) استاد رشته «زبان در زندگی اجتماعی» دانشگاه لانکاستر انگلستان در بحث کاربرد زبان، بر این نکته تأکید می‌ورزد که زبان در لابه‌لای روابط و فرآیندهای اجتماعی محصور است. این روابط و فرآیندها به‌طور نظام‌مند نوع تغییرات زبان را تعیین می‌کنند که از جمله آن‌ها صورت‌های زبانی اند که در متن ظاهر می‌شوند و با ایدئولوژی آمیخته‌اند (Fairclough, 1995: 71).

واژه «گفتمان» در زبان فارسی ترجمه‌ای است از واژه «دیسکورس» که دارای ریشه‌ای لاتین به معنی مکالمه و هم‌کلامی است. این واژه در سیر تکامل خود به پیکره‌ای منسجم و معقول از گفتار و نوشتار نیز اطلاق شده است. این واژه در زبان فارسی از ترکیب مصدر مرخم «گفتن» و پسوند «مان» ساخته شده است که در واقع با اضافه شدن پسوند «مان» به «گفت» از یک سو، «گفتن» از معنای عام و معمولی خود خارج و آماده پذیرش معنای خاص می‌شود و از سوی دیگر، این ترکیب خود به اسم «ذات» تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، این ترکیب با تبدیل شدن به اسم ذات به چیزی اطلاق می‌گردد که تحقیق خارجی دارد (Oxford English Dictionary, 1994).

اصطلاح ترکیبی «تحلیل گفتمان» که در زبان فارسی به «سخن‌کاوی»، «تحلیل سخن»، «گفتمان‌کاوی»، «تحلیل کلام» و «تحلیل گفتار» نیز ترجمه شده است، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، نقد ادبی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خورد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، معانی بیان، انسان‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار و کارکرد و فرآیند تولید گفتار و نوشتار ظهور

کرده است. این گرایش به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، به سرعت به مثابه یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، علوم اجتماعی، ارتباطات و زبان‌شناسی انتقادی مورد استقبال قرار گرفت (van Dijk, 1991: 128).

«تحلیل گفتمان» نیز مانند مفهوم «گفتمان» در زبان‌شناسی متوقف نماند. به دلیل گسترش حوزه معنایی، مفهوم گفتمان از سطح گفتار فراتر رفته، شامل گفتار، نوشتار و همچنین شامل ناگفته‌ها و نانوخته‌های یک متن نیز می‌شود و مضامین خاصی را با خود به همراه دارد. تحلیل گفتمان نیز از نظر شمول معنایی در گستره‌ای فراتر از زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی، به همت متفکرانی چون ژاک دریدا، میشل پشو و میشل فوکو و به ویژه توسط اندیشمندانی چون تئون‌ای. ون دایک و نورمن فرکلاف که به‌طور مستقیم به بسط این رشته اهتمام ورزیده‌اند، وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت. این متفکران که تحلیل گفتمان را بیش‌تر در قالب «تحلیل انتقادی گفتمان» بسط و گسترش داده‌اند، خود وامدار مکتب انتقادی فرانکفورت و وارثان مستقیم و غیرمستقیم آن در دهه ۱۹۵۰، مارکسیست‌های جدید، به ویژه آنتونیو گرامشی، فیلسوف ایتالیایی و پیروانش، ساختارگرایانی چون لویی آلتوسر و محققان مکتب فمینیسم بودند. گفتمان و تحلیل گفتمان، امروزه به صورت یکی از محورهای کلیدی و پرکاربرد در تفکر فلسفی، اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین درآمده و با مفاهیمی چون سلطه، زور، قدرت، مهاجرت، نژادپرستی، تبعیض جنسی، نابرابری قومی و... عجین گشته است. اکنون معنای گفتمان و تحلیل گفتمان، چه از لحاظ بینش و چه از نظر روش، از آنچه صرفاً در زبان‌شناسی و نقد ادبی مدنظر قرار می‌گرفت، فراتر رفته و واجد معانی بسیار گسترده‌ای شده است.

تحلیل گفتمان از لحاظ روش در زمره تحلیل‌های کیفی قرار می‌گیرد. ادعای تحلیل گفتمان آن است که تحلیلگر در بررسی یک متن، از خود متن فراتر می‌رود و وارد بافت یا زمینه متن می‌شود. یعنی از یک طرف به روابط درون متن و از طرف دیگر به بافت‌های موقعیتی، اجتماعی سیاسی و تاریخی متن می‌پردازد.

مهم‌ترین افرادی که تحلیل گفتمان را از بعد روش، مدنظر قرار داده‌اند و در سطوح متفاوتی

از بررسی‌های گفتمانی به آن توجه داشته‌اند، ون دایک و فرکلاف هستند که از دو رویکرد متفاوت روش‌شناسانه به آن نظر کرده‌اند.

ون دایک بررسی مفاهیم و مقوله‌های زیر را برای تحلیل گفتمان پیشنهاد می‌کند:

- ۱- استدلال؛ که باید ارزیابی منفی از واقعیت را به دنبال داشته باشد؛
- ۲- معانی بیان؛ برجسته کردن اغراق‌آمیز کنش‌های منفی «دیگران» و کنش‌های مثبت «ما»؛ از قبیل حسن‌تعبیرها، تکذیب‌ها، قصور در بیان کنش منفی «ما».
- ۳- سبک واژگان؛ انتخاب کلماتی که مستلزم ارزیابی‌های منفی (یا مثبت) است (واژه‌های دارای بار معنایی خاص)،

۴- قصه‌گویی؛ گفتن رویدادهای منفی به گونه‌ای که انگار فرد، خود، آن را تجربه کرده است، و نیز گفتن ویژگی‌های منفی رویدادها به گونه‌ای که پذیرفتنی باشد،

۵- تأکید ساختاری بر کنش‌های منفی «دیگران» در تیرها، لیدها، خلاصه‌ها و دیگر قلمروهای طرح متن (گزارش‌های خبری) و ساختارهای انتقالی نحو جمله (اشاره به عوامل منفی در شاخص‌ها و موقعیت‌های موضعی)، و

۶- نقل قول از شواهد، منابع و کارشناسان معتبر، مثلاً در گزارش‌های خبری.

نورمن فرکلاف گفتمان را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین مدنظر قرار می‌دهد. او مرحله توصیف را به تحلیل متن با توجه به مضامین، روابط و هویت‌های واژگان و دستور زبان مربوط می‌داند. در این مرحله، تحلیلگر، متن را جدا از زمینه و شرایط اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌دهد. وی این مرحله را در سه سطح واژگان، ساختارهای نحوی و ساختار متن به بررسی می‌کشد.

سطح تفسیر بر این باور متکی است که مؤلف و مخاطب متن، هر دو دارای اذهانی بارور از گفتمان‌های جاری در محیط هستند. مرحله تفسیر بر این باور است که متن به خودی خود با زمینه و ساختار اجتماعی پیوند ندارد، بلکه خود، بخشی از یک گفتمان است که از طریق آن گفتمان با ساختارهای اجتماعی پیوند برقرار می‌کند. فرکلاف تفسیر متن را در دو مرحله تفسیر متن، و تفسیر زمینه متن مورد توجه قرار می‌دهد. در مرحله تفسیر متن، ظاهر کلام، معنای

کلام، انسجام موضعی و ساختار متن مورد نظر هستند. در تفسیر زمینه متن نیز به زمینه موقعیتی متن (موقعیت فیزیکی، شرایط طرفین گفت‌وگو و نظم اجتماعی) و زمینه بینامتنی (تعلق متن به گفتمان‌های جاری در محیط) توجه می‌شود.

سومین سطح تحلیل از دیدگاه فرکلاف، سطح تبیین است که در آن، متن به منزله یک گفتمان، بخشی از فرآیندهای تولید و تفسیر گفتمان و نیز به منزله یک عمل اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد. فرکلاف این سطح را «تحلیل اجتماعی» می‌نامد. در مرحله تبیین، تحلیلگر نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی محدودیت‌هایی را در گفتمان سبب می‌شوند و نیز گفتمان‌های مورد مطالعه چه اثر مشخصی بر آن ساختارها دارند. فرکلاف سطح تبیین را ناظر بر سه عنصر می‌داند: عوامل تعیین‌بخش اجتماعی که نقش روابط قدرت را در شکل‌گیری گفتمان ارزیابی می‌کنند، ایدئولوژی‌ها، و اثرات، که به پاسخ این پرسش می‌پردازند که آیا گفتمان در جهت حفظ وضع موجود است یا به دگرگونی آن می‌اندیشد.

واژگان، افراد و نهادهای مطرح در متن، قطب‌بندی و غیرسازی، استناد یا شواهد، پیش‌فرض‌ها، دلالت‌های ضمنی و تلقین و تداعی، مفاهیم توسعه سیاسی به کار رفته در متن، تلقی از واژگان توسعه سیاسی، گزاره‌های اساسی متن، مؤلفه‌های اجماع و توافق در متن، و بالاخره منبع مشروعیت سیاسی، بنابراین، با تکیه بر اطلاعات استخراج شده هر متن، تحلیل متن و فرامتن آن صورت گرفته است.

اما در مورد توسعه سیاسی، مفاهیم، کارکردها و مصادیق آن، دیدگاه‌ها، تعاریف و استدلال‌های متعدد و گوناگونی مطرح شده است.

اصولاً آغاز مباحث «توسعه سیاسی» به حدود نیم قرن پیش برمی‌گردد، یعنی دوره‌ای که جریان فکری «نوسازی» حاکمیت و نمود پیدا کرد. توسعه، نوسازی، تحول تاریخی، ترقی، پیشرفت، تکامل و... مدلول‌هایی هستند که بر یک دال دلالت می‌کنند: دگرگونی در جهت بهینه شدن دایمی وضع وجود.

توجه به مفهوم توسعه از ویژگی‌های دوران آغازین جنگ سرد و استقلال یافتن کشورهای مستعمره و تولد دولت - ملت‌های جدید در آسیا و آفریقا است و به‌طور عمده، نویسندگان و

محققان آمریکایی برای اولین بار با ارائه نظریه "نوسازی" آن را دست‌آویزی برای پیدا کردن جای پای در کشورهای تازه‌استقلال یافته قرار دادند. نخستین مباحث در زمینه توسعه سیاسی هم تحت تأثیر جنگ سرد، و کار نویسندگان آمریکایی و به‌خصوص معتقدان به نظریه نوسازی بود، لیکن، مسئله توسعه سیاسی به مرور به محور مطالعه محققان و دانشمندان علوم سیاسی غرب و جهان سوم تبدیل شد. همان‌طور که نظریه نوسازی مورد انتقاد محققان انتقادنگر قرار گرفت، مفهوم توسعه سیاسی هم به چالش کشیده شد. عده‌ای، ترکیب "توسعه" با "سیاسی" را جمع‌افزاد می‌دانستند و استدلال می‌کردند که "توسعه" مفهوم اقتصادی را به ذهن متبادر می‌سازد و اساساً با "سیاست" نمی‌تواند جمع شود، و عده‌ای دیگر که دارای تفکرات مارکسیستی بودند، این مفهوم را متأثر از مباحث رونیایی دانسته، آن را به نوعی، غربی شدن جوامع تلقی می‌کردند.

به‌طور کلی، حاصل مباحث انتقادی بسیار پیرامون نظریه‌های توسعه سیاسی غربی چیزی نبود جز پذیرش این واقعیت که «توسعه، پدیده‌ای یک بعدی نیست، بلکه پدیده‌ای چندبعدی، واحد و منسجم تلقی می‌شود و ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن در کنار بعد اقتصادی، در مباحث توسعه درون‌زا، توسعه انسانی و توسعه پایدار جایگاه ویژه‌ای دارد و تقریباً در تمام مباحث فوق، جنبه سیاسی توسعه مورد توجه جدی است (امین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۱۶).

در تعریف و شناخت توسعه سیاسی، شاخص‌هایی همچون تفکیک و افتراق، شهری شدن، گسترش گروه‌های میانی، تمایز هویتی، گسترش گروه‌های اجتماعی، گسترش نهادهای سیاسی غیردولتی، نهادینه و پیچیده شدن ساختار سیاسی، عقلانی شدن نظام دیوان‌سالاری، گسترش و کارآمدی دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت از قبیل آموزش و پرورش، رسانه‌ها، نهادهای مذهبی، نهادهای حقوقی، تمرکززدایی، پیدایی فرهنگ سیاسی همگن و گسترش نمادهای مشترک سیاسی به منزله «زبان در ارتباط»، گسترش فرهنگ تساهل و مدارای سیاسی، افسون‌زدایی و غیرتابویی شدن سیاست و دولت، تعمیم سیاست و اجتماعی شدن آن، شکسته شدن پوسته خورده فرهنگ‌های سیاسی به نفع نظم فرهنگی فراگیرتر، غیرشخصی شدن سیاست، هم‌عرضی قدرت سیاسی با سایر قدرت‌ها در انظار عمومی و از دست رفتن مطلوبیت

فی نفسه آن، گسترش احساس "دولت‌دار بودن" و "اعتماد به بالا" در جامعه سیاسی به عنوان منشأ مشروعیت دولت و جامعه‌پذیری و توانایی برای پذیرش مشارکت (رشد فرهنگ مشارکت) به تمامی مؤید تلون و سیالیت هویتی این مفهوم هستند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۰۲).

اگر چه در مورد چند عامل بسیار مهم و اصلی توسعه سیاسی نظیر مشروعیت، رقابت و مشارکت سیاسی بین محققان علوم سیاسی وحدت نظر وجود دارد، ولی این عناصر در ارتباط با جوامع، فرهنگ‌ها و ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، نمی‌توانند جامعه‌ای را توسعه‌یافته و نظام دیگری را توسعه‌نیافته معرفی کنند.

از دیدگاه لوسین پای و سیدنی وربا، در تحول مفهومی توسعه سیاسی، تعاریف، حول سه محور می‌چرخند: مردم، نظام سیاسی، سازمان حکومت.

در تعریف حول محور مردم، توسعه سیاسی یعنی تغییر از وضعیت پراکندگی وسیع مردم به نوعی انسجام در حال گسترش از شهروندان فعال. در تعریف حول محور نظام سیاسی، توسعه سیاسی یعنی گسترش نظام سیاسی برای اداره امور عمومی، کنترل اختلاف‌ها و برآمدن از عهده پاسخگویی به تقاضاهای عمومی. و بالاخره توسعه سیاسی از نظر سازمان حکومت، یعنی افزایش تمایز ساختاری و تخصصی شدن کارکردها و متمرکز شدن همه سازمان‌ها و نهادهای مشارکت‌کننده (Pye and Verba, 1965: 13).

لوسین پای و یوگی‌های جامعه توسعه‌یافته سیاسی را شامل برابری و مشارکت سیاسی، ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد ثبات و آرامش در جامعه و اقتصاد، و تمایز و تخصصی کردن ساختارهای اداری و کارکردهای آنها می‌داند (Johari, 1993: 171-174). از دیدگاه ساموئل هانتینگتون، توسعه‌یافتگی دارای شاخص‌هایی چون پیچیدگی، استقلال، انعطاف‌پذیری، یگانگی و پراگماتیسم است (قوام، ۱۳۷۴: ۹). هانتینگتون مانند لوسین پای به بحران‌های ناشی از توسعه نیز توجه کرده است. در حالی که لوسین پای توسعه سیاسی در هر جامعه را به معنای عبور موفقیت‌آمیز از بحران‌های شش‌گانه شامل بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران توزیع، و بحران همگرایی می‌داند، هانتینگتون تأکید می‌کند که در فرآیند توسعه سیاسی، بر اثر مشارکت مردم، تقاضاهای جدیدی

مطرح می‌شود که ضروری است نظام سیاسی از توانایی لازم برای پاسخگویی و تغییر وضعیت برخوردار باشد، و گرنه هرج و مرج، بی‌ثباتی و حتی انقلاب به دنبال خواهد داشت.

دکتر حسین بشیریه که در سال‌های اخیر مطالعات وسیعی در مورد ساخت قدرت سیاسی و شرایط و موانع توسعه سیاسی در ایران انجام داده، سه عامل مهم را مانع توسعه سیاسی برمی‌شمارد: کنترل متمرکز بر منابع قدرت سیاسی، فرهنگ سیاسی رقابت‌ستیز، و چندپارگی‌های جامعه سیاسی (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۳).

تعریفی که این مقاله، تحلیل خود را بر آن استوار کرده چنین است:

”توسعه سیاسی، فرآیندی است که طی آن نظام‌های ساده اقتدارگرا جای خود را به نظام‌های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی، نمایندگی و بوروکراسی‌های مدنی می‌دهند.“
به‌طور کلی، آزادی، دموکراسی، ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، نظارت عمومی، مشارکت و رقابت سیاسی و اجتماعی آزاد و مسالمت‌آمیز، نقد مداوم جامعه و سیاست‌های دولت، و پیشنهاد راه‌حل و اصلاح رویه‌ها، دربرگیرنده مفاهیم توسعه سیاسی هستند. با در نظر گرفتن این نکته که نهاد‌های سیاسی و اجتماعی حوزه جامعه مدنی و گستره عمومی، یعنی رسانه‌ها، انجمن‌ها و اتحادیه‌های مدنی می‌توانند نقش مؤثری در ایفای وظیفه نقد و نظارت عمومی داشته باشند، می‌توان توسعه سیاسی را توسعه جامعه مدنی و گستره همگانی نهادینه، دیوان‌سالاری کارآمد، وظایف تخصصی‌شده، توانایی پاسخگویی به تقاضاها، توانایی ایجاد نظم و ثبات سیاسی، دموکراسی غیرمستقیم، جابه‌جایی سازمان‌یافته و نهادینه قدرت میان نخبگان منتخب، جلب مشارکت، و سامان قانون‌گذاری و قانون‌مداری دانست.

وضعیت گفتمان توسعه سیاسی در دوره‌های مورد بررسی

در این بخش به‌طور فشرده نتایج تحلیل گفتمان سرمقاله‌ها را در دوره‌های هشت‌گانه مورد

بررسی مرور می‌کنیم.

۱- دوره ۱۲۸۵ (صدر مشروطه)

در این دوره، دو سرمقاله از روزنامه *حبل‌المتین* چاپ تهران، انتخاب و تحلیل شده است.

عنوان این سرمقاله‌ها که گفتمان حاکم مشروطه را نمایندگی می‌کنند، به ترتیب عبارتند از: «جشن ملی» و «جمله عالم، آکل و مأکول دان».

در هر دو متن، واژگان سفید، نماینده دست‌آوردها و آثار مثبت انقلاب مشروطه، و واژگان منفی بیانگر فضای قبل از پیروزی مشروطیت، خطراتی که دست‌آوردهای مشروطیت را تهدید می‌کنند، افراد و عناصری که مانع و سد راه پیشرفت مشروطه می‌شوند، و به‌طور کلی استبداد، مستبدان و فضای استبداد زده‌اند. واژگان سفید بیش از هر چیز به قانون، آزادی و سپس عدالت، اختصاص دارند و واژگان سیاه، قانون‌شکنان، مخالفان آزادی و نقض‌کنندگان حقوق ملت را دربرمی‌گیرند.

در بحث قطب‌بندی «ما» و ارزش‌های منتسب به خود، شامل ملت ایران، همه مشروطه‌خواهان و مدافعان آزادی و ارزش‌هایی است که انقلاب مشروطه با خود آورده است (انواع آزادی‌ها، قانون، عدالت، پیشرفت و ترقی)، و ارزش‌های منتسب به دیگران (آنها)، همه ارزش‌های منفی پیش از انقلاب مشروطه همچون استبداد، ذلت و مسکنت، ظلم، نکبت، و نیز ضعف، فساد و انحراف مخالفان مشروطه یا نقض‌کنندگان قانون را دربرمی‌گیرد.

در بخش پیش‌فرض‌ها، نویسندگان سرمقاله‌ها به‌ویژه متن اول، دست‌آوردهای انقلاب مشروطه را بی‌بدیل و حتی گاه اغراق‌آمیز توصیف می‌کنند. آن‌ها انقلاب مشروطه را نقطه پایانی بر ظلم، بیداد، استبداد، بی‌قانونی، حکومت خودکامه و استبدادی قاجار و آغاز یک دوره تابناک در تاریخ سیاسی ایران می‌دانند. در متن دوم، نویسنده، فرهنگ سیاسی جامعه ایران را بستر مناسبی برای رشد قانون و قانون‌گرایی نمی‌داند و برای آینده قانون و در نتیجه مشروطیت، احساس خطر می‌کند. نکته این‌جا است که نویسندگان هر دو سرمقاله قانون را نماد مشروطیت و تهدید آن را تهدید اصل مشروطیت می‌دانند و بر ضرورت پای‌بندی به قانون پای می‌فشارند.

اما مفاهیم توسعه سیاسی به‌کاررفته در متن همچون قانون، آزادی، اصلاحات، انتظام اموراداری، نهادها و انجمن‌های مدنی، مجلس، استقلال و... به خوبی نمادها و مؤلفه‌های توسعه سیاسی و گفتمان دموکراتیک جامعه مدنی را نمایندگی می‌کنند. جامعه‌ای که در آن

تکثرگرایی، آزادی بیان، قلم، مطبوعات، انجمن‌ها، قانون‌گرایی و عدالت و توزیع قدرت، تبلیغ و ترویج می‌شود، و در برابر، استبداد، قانون‌گریزی، انحصارگرایی، تشست و پراکندگی، و گفتمان تک‌گفتار، تقبیح و محکوم می‌گردد، می‌تواند زیرساخت‌های مناسب شکل‌گیری گفتمان دموکراتیک را پی‌ریزی کند، اما تاریخ، گواه عدم تحمل و پذیرش آزادی و قانون‌گرایی در سال‌های بعد و در نتیجه، انحراف و شکست نهضت مشروطه است.

منبع مشروعیت در این دوره از مشروعیت پاتریمونیال سنتی به مشروعیت قانونی مبتنی بر اراده و قدرت عمومی و توزیع قدرت براساس قانون، چرخش یافته است.

به این ترتیب، گفتمان غالب در هر دو سرمقاله «قانون و آزادی» است، اما همچنان‌که نویسنده مقاله دوم در زمینه حاکمیت و فراگیری قانون در همه شئون زندگی سیاسی و اجتماعی ایران پس از مشروطه، اظهارنگرانی می‌کند، از آن‌جا که شرایط برآمده از پیروزی مشروطه در فرهنگ سیاسی جامعه ریشه نداشت وضعیت جدید، چندان دوام نیاورد.

بر مبنای داده‌های این بخش، می‌توان گفت که شاخص‌ها و مؤلفه‌های توسعه سیاسی (آزادی - قانون - تکثر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - نهادهای مدنی - و...) در گفتمان صدر مشروطه به خوبی مشاهده می‌شوند.

۲- دوره ۱۳۱۲

در این دوره دو سرمقاله از هفته‌نامه ایران باستان، انتخاب و تحلیل شده است. سرمقاله اول تحت عنوان «گفتار نخست» به تجلیل از دست‌آوردهای حکومت رضاشاه می‌پردازد. متن دوم نیز با عنوان «پیشرفت و ترقی ایران نو در پرتو مشروطیت و آزادی» گفتمان اقتدارگرایی رضاشاه را بازتولید می‌کند.

در این دو متن، واژگان سفید، اساساً متعلق به دو دوره‌اند: یکی ایران باستان و دیگری دوره رضاشاه؛ و در برابر، واژگان سیاه عمدتاً به دوره قاجاریه تعلق دارند. از این رهگذر، کودتای رضاشاه و کسب قدرت سیاسی به وسیله او مشروع و در جهت برآوردن خواست تاریخی ملت قلمداد می‌شود. آغاز سلطنت او به معنای پایان یک دوره سیاه و آکنده از ظلم، استبداد، هرج و

مرج، مصیبت، ذلت و خواری، عیاشی و بی‌کفایتی است.

متن، هم‌چنین "دگر" خود را در دوره قاجار و از میان سلاطین قاجار جست‌وجو می‌کند و همه ارزش‌های منفی همچون اصالت غیرایرانی، استبداد و ظلم، ضعف و بی‌کفایتی، بدبختی و مصیبت را به "آن‌ها" (سلاطین دوره قاجار) نسبت می‌دهد و در برابر، ارزش‌های مثبت همچون هوش، عدالت‌خواهی، آزادی‌خواهی، و ایرانی‌الاصل بودن را به شاهنشاهان ایران قبل از اسلام و نیز رضاشاه منسوب می‌کند. هم‌چنین متن با تکیه بر یک سلسله پیش‌فرض‌ها، بر آن است که از یک سو رضاشاه را عامل سعادت و سربلندی کشور، نجات از مصایب گذشته و احیای مجد و عظمت ایران باستان معرفی کند و از سوی دیگر ضمن قلمداد کردن ناسیونالیسم و سکولاریسم به مثابه ایدئولوژی نجات و ترقی ایران، قاجاریه را عامل همه تیره‌روزی‌ها دانسته است.

بهره‌گیری از محدود و ازگان توسعه سیاسی در متن نیز نه به معنای درک، وجود، ترویج و پیشبرد توسعه سیاسی، بلکه در خدمت مشروعیت‌سازی برای رضاشاه است. به بیان دیگر، متن در پی آن است که حکومت مطلقه و خودکامه رضاشاه را که به گواه تاریخ، بیش‌ترین سرکوب آزادی در دوره او صورت گرفته، آزادی‌خواه و عدالت‌گستر قلمداد نماید.

بنابراین با توجه به ماهیت و ساختار حکومت سلطنتی رضاشاه که به استناد مطالعات نظری، فاقد مشروعیت قانونی و مقبولیت مردمی بود و با حمایت بیگانگان، قدرت را به دست گرفت و نیز با در نظر گرفتن شکل‌گیری یک دولت شبه‌مدرنیستی مبتنی بر تقلید ظواهر تمدن غرب، نویسنده سرمقاله در پی ایجاد منبع مشروعیت برای این حکومت برآمده با یادآوری خاطره تاریخی مجد و عظمت ایران باستان و پیوند زدن حکومت رضاشاه به آن خاطره تاریخی، عملاً بر مطالبات مدنی مردم به ویژه آزادی‌های فردی، آزادی‌های سیاسی، مشارکت و رقابت، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و تشکل‌های مدنی، غبار فراموشی پاشیده و درصدد القای این توهم است که حکومت رضاشاه همه چیز را برای مردم یا ملت ایران به ارمغان آورده و مطالبات اساسی آن‌ها در سایه حکومت رضاشاه، محقق یا دست‌کم قابل تحقق شده است؛ حکومتی که ایدئولوژی آن تلفیق سنت‌گرایی پاتریمونینال شاهی، عناصر شبه‌مدرن ملهم از

دولت‌های مدرن غربی، ناسیونالیسم و وطن‌پرستی افراطی (شوونیسم ایرانی) و سکولاریسم بود.

به این ترتیب می‌توان گفت که در این دوره تقریباً نشانی از توسعه سیاسی نیست و الگوی توسعه، توسعه اقتصادی آمرانه و دولت‌سالار بوده است.

۳- دوره ۱۳۲۰

برای تحلیل گفتمان توسعه سیاسی نیمه دوم سال ۱۳۲۰، دو سرمقاله از روزنامه اطلاعات، به ترتیب تحت عنوان «نظم و انضباط» و «سرچشمه مفاسد، اغراض شخصی است»، انتخاب شده و پس از استخراج اطلاعات، بر مبنای داده‌های متن، شرایط اجتماعی - سیاسی و اطلاعات فرامتن تحلیل گردیده است. چکیده‌ای از نتایج این بررسی به شرح زیر است:

در مجموع، گفتمان هر دو سرمقاله «دگر» خود را تحت عنوان دشمنان آزادی، اشخاص خودسر و یاغی عناصر افراطی، ماجراجویان و فرصت‌طلبان طبقه‌بندی می‌کند. پیش‌فرض هر دو سرمقاله آن است که رضاشاه، یکسره ستمکار و مستبد نبوده، بلکه خدماتی چشمگیر هم داشته اما به هر حال دوران اختناق و سرکوب سپری شده و بار دیگر، آزادی و مشروطیت رخ نموده است. بنابراین هر دو متن در پی تلقین و تداعی این معنا هستند که دوره جدید از حیث احترام به قانون، آزادی، حقوق مردم و پای‌بندی به اصول مشروطه، با دوره پیشین کاملاً متفاوت است. مؤلفه‌های اجماع و توافق در هر دو متن به گونه‌ای شکل گرفته‌اند که نوعی «ایدئولوژی توافق» را تداعی می‌کنند. مؤلفه‌هایی نظیر آزادی، حکومت مشروطه قانونی، آرامش و آسایش، نفع عمومی، و حقوق ملت می‌توانند موجد هم‌دلی و هم‌آوایی مخاطب با نویسنده گردند. هم‌چنین، منبع اقتدار و مشروعیت سیاسی در هر دو متن، از نوع پاتریمونتیال سنتی است. چنین دیدگاهی، اساساً حکومت را فرامردمی و مردم را رعیت می‌داند و بنابراین نمی‌تواند مدعی دموکراسی و آزادی باشد.

در تحلیل نهایی، با در نظر گرفتن بافت موقعیتی و زمینه تولید متن، می‌توان گفت که هر دو متن، عملاً یافته‌های نظری این بخش را تأیید می‌کنند. بدین معنا که در نیمه دوم سال ۱۳۲۰

حکومت شاه جوان دو هدف عمده را پی می‌گرفت: یکی فرونشاندن خشم و غضب عمومی و اعتراض روشنفکران و نیروهای اجتماعی نسبت به دوره خفقان رضاشاهی، دیگری تلاش برای بقای پادشاهی. بنابراین شاه جوان در تعقیب این دو هدف، ناگزیر از اتخاذ سیاست معقول و ادعای آزادی‌خواهی و جبران زورگویی و خودکامگی‌های پدر است تا از یک سو برای خود وجهه و مشروعیت کسب کند و از جانب دیگر خطر درگیر شدن ستیزهای طبقاتی را از سر بگذراند.

محمدرضا شاه در این دوره به شدت نیازمند آن بود که نسبت به عدم بازگشت دیکتاتوری به مردم اطمینان و قوت قلب بدهد. در واقع می‌توان گفت که نشانه‌های توسعه سیاسی همچون تکثرگرایی، احترام به آزادی، مشروطه‌گرایی و پای‌بندی به قانون از نیمه دوم سال ۱۳۲۰ شروع به ظاهر شدن می‌کند و در شرایط ضعف و بی‌ثباتی حکومت مرکزی در طول یک دهه به حیات و تاحدی بالندگی ادامه می‌دهد. اما ظهور این عوامل از یک سو ناشی از الزام شاه به کسب وجاهت و مشروعیت و پاک کردن حافظه ملی از مصیبت‌های دوران پدر و از جانب دیگر، معلول ضعف، کم‌جرئی و احساس ناامنی او بود، نه نشئت‌گرفته از یک برنامه سیاسی مشخص یا شناخت، اعتقاد و اراده راسخ شاه به دموکراسی و توسعه سیاسی.

با این تعبیر، گرچه شاید بتوان سال‌های آغازین دهه ۱۳۲۰ را دوره نوزایش سیاسی نامید، اما کودک ناقص‌الخلقه‌ای که پس از ۲۵ شهریور این سال متولد شد، نتوانست رشد و بالندگی طبیعی خود را طی کند. به همین دلیل در آغاز دهه ۱۳۳۰ (پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به چهره ملت چنگ می‌کشد.

در نیمه دوم سال ۱۳۲۰ هنوز حکومت شاه جوان، استقرار و اقتدار لازم را نیافته بود تا بتواند عاملیت و محوریت خود را بر همه امور اعمال کند. به همین دلیل می‌توان گفت که تحت تاثیر شرایط گذشته و ضرورت اعاده حیثیت از یک سو و ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی در کنترل امور، نهادهای مدنی و گستره همگانی به شکل لگام‌گسیخته و سازمان نیافته‌ای شکل‌گیری، احیا و گسترش یافتند. اما همچنان که گفته شد رشد و توسعه آن‌ها که می‌توانست زیرساخت توسعه سیاسی کشور را فراهم سازد بدون سازمان و برنامه سیاسی جامع و مشخص

صورت گرفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز همه آن‌ها به شدت سرکوب شدند.

۴- دوره ۱۳۳۱

در دوره ۱۳۳۱ گفتمان، دو سرمقاله از روزنامه «باختر امروز تحت عناوین «مقاومت ملت ایران، سلطه امپراطوری را درهم شکست» و «نگاه مردم» تحلیل شده است. فشرده‌ای از این تحلیل را مرور می‌کنیم:

هر دو متن از یک سو در پی تصویر کردن ایرانی آباد، آزاد و مستقل در سایه حکومت نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق هستند و از سوی دیگر استعمارگران، مداخله جویان اجنبی و عوامل داخلی آن‌ها را عامل تیره‌روزی و مشکلات کشور معرفی می‌کنند.

در واقع برخلاف گفتمان دوره رضاشاه که «دگر» خود را در «قاجاریه» جست‌وجو می‌کرد، گفتمان مصدق «دگر» خود را در استعمار خارجی تعریف می‌کند. منبع مشروعیت سیاسی دولت در گفتمان هر دو سرمقاله، مشروعیت قانونی و مردمی است. استدلال‌ها و استنتاج‌هایی که به‌طور مستقیم با تحلیل گفتمان سرمقاله‌ها به دست می‌آیند از طریق مطالعات نظری و بررسی شرایط و زمینه‌های سیاسی - اجتماعی سال ۱۳۳۱ نیز تأیید می‌شوند. تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهند که پس از کناره‌گیری رضاشاه از قدرت، استقلال و آزادی در مرکز ثقل مطالبات سیاسی مردم بود که پاسخگویی به آن در عمل به عهده دکتر مصدق و نهضت ملی قرار گرفت. گفتمان استقلال و آزادی، در متن هر دو سرمقاله نیز گفتمان غالب‌اند و در هر دو متن، بیش‌ترین تأکید و تکرار بر این واژگان قرار دارد.

گفتمانی که منبع مشروعیت دولت مصدق، اقتدار قانونی و مردمی بوده است، بنابراین رهبری که از چنین مشروعیتی برخوردار است نه تنها با مخالفان خود برخورد حذفی و خشن نمی‌کند، بلکه بیش‌ترین تحمل و مدارا را در برابر آن‌ها نشان می‌دهد. واکنش مصدق در برابر مخالفان، مطبوعات به‌طور کلی و مطبوعات منتقد و مخالف به‌طور خاص که رکیک‌ترین الفاظ را در حمله به او به کار می‌بردند، نه تنها تصویب قانونی برای مطبوعات است که بیش‌ترین رواداری را در قبال مخالفان پیش‌بینی می‌کند، بلکه دستگاه‌های دولتی را از برخورد با مطبوعات که با او

مخالفت یا از او انتقاد می‌کردند برحذر می‌دارد. به همین سبب است که دوره حکومت دکتر مصدق را "عصر مطبوعات آزاد" دانسته‌اند.

به هر تقدیر، گفتمان غالب این دوره، چنان‌که از متن سرمقاله‌ها و نیز از خلال مطالعات تاریخی و نظری برمی‌آید "گفتمان استقلال و آزادی" بوده است. مثنی و مرام و نیز مجموعه برنامه‌ها، عملکردها و اعتقادات دکتر مصدق، بیش‌ترین قوایت را با شاخص‌های توسعه سیاسی دارد، بنابراین می‌توان گفت که ایران در دوره دکتر مصدق که یک دوره گذار کوتاه بود، شاهد سطح مناسبی از توسعه سیاسی است، گرچه عمر آن چندان دیرپا نیست.

۵- دوره ۱۳۵۲

برای بررسی گفتمان حاکم بر سرمقاله‌های سال ۱۳۵۲، دو سرمقاله از روزنامه ایران‌نویس، ارگان حزب حاکم انتخاب شده که یکی «واقعیات مملکت را هر چه باصفا تر و صادقانه تر با مردم در میان بگذاریم» و دیگری «چگونگی‌های رژیم پادشاهی در ایران» نام دارد. نتایج این بررسی را به اختصار مرور می‌کنیم:

کلاً گفتمان هر دو متن بیانگر تمرکز قدرت، حاکمیت فرهنگ سیاسی آمریت/تابعیت، روند صعودی استبداد و خودکامگی، توسعه نامتوازن و ناهمگون و معطوف به نوسازی اقتصادی - اجتماعی و عدم حضور گفتمان توسعه سیاسی یا حتی برخی مؤلفه‌های آن در مقطع مزبور است.

از حیث قطب‌بندی، متن، همه ارزش‌های مثبت، پیشرفت‌ها و دست‌آوردها را در زمینه‌هایی چون اقتصاد، آموزش و پرورش، روابط بین‌المللی، توسعه شهرها و روستاها، اصلاحات ارضی، خدمات سپاهیان انقلاب، پیروزی‌های نفتی، تحولات صنعتی، امنیت و ثبات و آرامش به "ما" نسبت می‌دهد و "دیگر" خود را کسانی معرفی می‌کند که جز این می‌گویند و فکر می‌کنند یا آن دسته از کارگزارانی که بد تبلیغ می‌کنند. متن از این گروه نیز با ضمیر "ما" یاد می‌کند، اما این "ما" عملاً در جایگاه "دیگر" نشسته است. در عین حال، "ما"ی اول بازگوکننده زبان حال شاه و حاکی از توسعه متمرکز و آمرانه و غیرهمگون است.

پیش‌فرض‌های متن، مشکل اصلی کشور را تبلیغ نادرست یا عدم تبلیغ پیشرفت‌ها و دست‌آوردها می‌دانند و بر تفاوت غیرقابل قیاس حال با گذشته تأکید می‌گذارند. بنابراین با این انگاره که مخالفت‌های محدود موجود، ناشی از عدم آگاهی نسبت به واقعیت‌های مملکت است خواستار معرفی درست خدمات انجام شده و گفت‌وگو با مردم، به‌ویژه جوانان می‌شود. چنین به نظر می‌رسد که نویسنده، دیگر با سرشت و طبیعت انسانی، رابطه‌ای سازواره دارد. با این تعبیر، واژگان سفید متن، به تمامی در خدمت مشروعیت بخشی به پادشاه و رژیم سلطنتی است تا به‌طور غیرمستقیم به زمزمه‌های مخالفت با نظام پادشاهی و شخص شاه پاسخ گفته باشد. با این نگاه طبیعی است که همه ارزش‌های مثبت به "خود" یا پادشاه و رژیم پادشاهی نسبت داده شود و پادشاه، مظهر عدالت، تقوی، محبت، داد، و ایفاگر نقش پدر برای خانواده بزرگ ملت معرفی شود. در واقع، متن در پی نوعی ایدئولوژی سازی برای مطلق کردن قداست و برتری رژیم سلطنتی و موروثی است.

انگاره اصلی (پیش‌فرض‌ها) این متن و شماره‌های بعد آن، همچنان‌که گفته شد، مطلق دانستن برتری رژیم پادشاهی به عنوان بهترین نوع حکومت، همزاد بودن پادشاهی با تقوا، عدالت، جوانمردی، کاردانی، دانش، بینش و آبادانی سرزمین است. بنابراین متن در پی القای این معناست که پادشاه، برگزیده خداوند و مالک و فرمانروای مردم است و بنابراین به‌طور ضمنی، رژیم محمدرضا شاه واجد همه ویژگی‌های مثبتی است که در طول تاریخ برای شاه و رژیم پادشاهی برشمرده شده و بدین ترتیب مخالفت با او، مخالفت با خدا، طبیعت و ذات هستی است.

متن از خصوصیات پیش‌گفته برای شکل دادن به "ایدئولوژی توافق" بهره می‌گیرد و نهایتاً ترکیبی از اقتدار کاریزمایی و پاتریمونیالیستی را منبع مشروعیت سیاسی رژیم پادشاهی معرفی می‌کند.

۶- دوره ۱۳۵۸

سر مقاله‌های روزنامه جمهوری اسلامی، متون مورد تحلیل در دوره ۱۳۵۸ هستند که در

شماره‌های دوم و سی و نهم این روزنامه به چاپ رسیده‌اند.

فشرده‌ای از نتایج تحلیل گفتمان و این سرمقاله‌ها را مرور می‌کنیم:

اساساً مفهوم یا عنصری به نام یا با ویژگی‌های توسعه سیاسی و دموکراسی در گفتمان متن مذکور جایی ندارد، زیرا نه دغدغه نویسندگان آن بوده و نه اولویت نظام و انقلاب.

هر دو متن با تأکید بر ایدئولوژی اسلامی مورد پذیرش و خواست توده‌های مردم سعی در "توافق‌سازی" دارند و هر دو متن بر مشروعیت و اقتدار کارزمایی برای نظام سیاسی انقلاب و رهبری آن تأکید می‌ورزند.

به‌طور کلی، گفتمان حاکم این دوره "گفتمان آرمان‌گرایی اسلامی" یا "گفتمان اسلام انقلابی" است که با تکیه بر شرایط سیاسی-اجتماعی و تحت تأثیر تحولات انقلابی، سعی در گسترش حضور و نفوذ خود دارد. برخی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های این گفتمان را می‌توان در تشکیل امت جهانی اسلام، جامعه بی‌طبقه توحیدی تحت حاکمیت الله، وحدت‌گرایی ایدئولوژیک، استقلال‌طلبی، تفرقه‌ستیزی و مخالف‌ستیزی، تجویز کاربرد خشونت علیه مخالفان به منظور تحقق آرمان‌های انقلابی اسلام، بازشناسی می‌کرد. بنابراین در گفتمان مذکور، نشانه‌های جدی و امروزین از مؤلفه‌های توسعه سیاسی چندان یافت نمی‌شود ولی برخی عناصر آن از قبیل مشارکت (توده‌ای)، نفی تبعیض نژادی، رنگ و زبان در میان امت اسلامی با مفاهیم و رنگ و بوی خاص خود یافت می‌شود.

هر دو متن از شکل‌گیری فضایی کاملاً ایدئولوژیک در سپهر سیاسی انقلاب در سال ۱۳۵۸ خبر می‌دهند. در این فضای ایدئولوژیک، "خود" و "دیگری" مدام تعریف و بازتعریف می‌شوند و قلمرو "دگرانقلاب" پیوسته در حال گسترش است. سنت‌گرایی تجددستیز جای پای خود را مستحکم‌تر می‌کند و نشانه‌های آن از قبیل مخالفت با میراث روشنگری، واکنش ترس‌آلود نسبت به لیبرالیسم، اومانیسیم و مردم‌سالاری، آزادی و شیوه زندگی دموکراتیک، ایجاد جامعه بسته، سلسله مراتب آمریت سیاسی و همنوایی فکری و اجتماعی، هر روز، بروز و نمود بیش‌تری می‌یابند. گفتمان سرمقاله‌های مذکور نیز مؤید این مدعاست. مخالفت ضمنی یا صریح با شکل‌گیری و فعالیت احزاب در متن نخست، دست‌آوردی جز جامعه تک‌گفتار و

همنویایی فکری و اجتماعی و حاکمیت فرهنگ سیاسی آمریت/تابعیت ندارد. فضای سیاسی ایدئولوژیک که در هر دو سرمقاله تصویر می‌شود، با دموکراسی، آزادی‌های فردی و مردم‌سالاری تبیین دارد. این فضای ایدئولوژیک که نه تنها در سرمقاله‌های مزبور کتمان نمی‌شود، بلکه مورد تأکید و تصریح نیز قرار می‌گیرد و مطلق‌گرایی و اقتدارطلبی را تقریباً در همه عرصه‌ها حاکم می‌سازد. در متون مورد بررسی در این بخش، نشانی از «توافق نسبی» یا «مخالفت نسبی» یافت نمی‌شود. بنابراین، نگرش سیاه و سفید یا همان مطلق‌گرایی در گفتمان سرمقاله‌ها نیز به چشم می‌خورد.

بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که در این دوره، گفتمان توسعه سیاسی عملاً در دستور کار حاکمیت قرار گیرد و به گفتمان حاکم یا مسلط تبدیل شود. در واقع هر چه بر اقتدار حکومت و قدرت کنترل آن بر محیط سیاسی - اجتماعی و تحولات عرصه ملی افزوده می‌شود، خطوط توسعه سیاسی ناشی از دوران گذار ماه‌های آغازین انقلاب، کم‌رنگ‌تر می‌شود و بسیج‌های توده‌ای سال ۱۳۵۸ مجال اندکی برای عملکرد نیروهای جامعه مدنی باقی می‌گذارد. به بیان دیگر، توسعه سیاسی در این دوره، نه در شمار دلمشغولی‌های فعالان و رهبران انقلاب است، نه عملاً تحولات و فعل و انفعالات سیاسی این دوره مجال برای پرداختن به این مهم باقی می‌گذارد، و نه بافت و ساختار قدرت، چنین اقتضایی را برمی‌تابد.

۷- دوره ۱۳۷۱

«رسانه‌ها و رضایت افکار عمومی» و «دوری از ظاهر سازی» عنوان دو سرمقاله تحلیل شده از روزنامه ابرار در سال ۱۳۷۱ (دوره سازندگی) است.

واژگان سفید هر دو متن، ضرورت جلب رضایت مردم و کاهش نارضایتی‌های عمومی را مطرح می‌سازند. هر چند وجود لایه‌هایی از همدلی، صمیمت و خدمتگزاری، مفروض انگاشته می‌شود، و هر چند تلاش‌های انجام شده در راه ایجاد آبادانی، رفاه و ترقی، مورد تأکید قرار می‌گیرد، اما نویسندگان معتقدند که سطوح محدود نارضایتی موجود، ناشی از عدم اطلاع‌رسانی صحیح و نبود عنصر دیالوگ و گفت و شنود میان مسئولان با مردم است که در

صورت دوری از ظاهر سازی و توجیه دلایل کمبودها و مشکلات اقتصادی می توان به تفاهم ملی و افزایش تحمل مردم در برابر دشواری ها رسید. به این ترتیب، ملاحظه می شود که اساساً نقد سیاسی و اجتماعی مطرح شده در سرمقاله های مذکور، سطحی بوده، وارد چالش جدی در عرصه هایی از قبیل میانی مشروعیت، آزادی، رقابت و مشارکت سیاسی نمی شود.

به بیان دیگر، ابعاد توسعه، به سازندگی، رفاه اقتصادی و معیشت مردم به صورت سطحی و گذرا محدود می شود و عاملیت و فعالیت دولت در تدارک و اجرای برنامه های توسعه اقتصادی (توسعه اقتصادی دولت - مدار) پیشاپیش پذیرفته شده است. یعنی مشکل، تنها در عدم اطلاع رسانی و تعامل مسئولان با مردم یا بعضاً در توطئه دشمنان و در نهایت عدم صفا و صمیمیت کافی در رفتار با مردم، خلاصه می شود. نظیر چنین استدلالی را در سرمقاله های سال ۱۳۵۲ نیز شاهد هستیم، آنجا که نویسنده ضرورت در میان گذاشتن صادقانه و صمیمانه واقعیت های اجتماعی را با مردم مطرح می کند. از این دیدگاه، واقعیت های اجتماعی به اندازه کافی مثبت و قابل اتکا هستند. اقدامات و فعالیت های توسعه ای دولت (توسعه و نوسازی اقتصادی - اجتماعی) در سطح مطلوب قرار دارد. و تنها شکاف و کاستی موجود، عدم ارائه صحیح و صادقانه آن ها به مردم است.

به طور کلی در سرمقاله های مذکور از گفتمان توسعه سیاسی، دموکراسی، آزادی های فردی و اجتماعی، مشارکت نخبگان و روشنفکران، تکثر سیاسی و اجتماعی، قانون گرایی، شایسته گرایی، حقوق شهروندی، ضرورت شکل گیری نهادهای مدنی، مباحثات انتقادی، و جامعه چندصدایی سخنی به میان نمی آید. هم چنین لزوم تنش زدایی در روابط خارجی مورد غفلت قرار می گیرد و "دگر سازی" در مناسبات بین المللی کم و بیش ادامه دارد.

البته این به معنای نادیده انگاشتن دشواری های تبدیل "گفتمان جنگ" به "گفتمان سازندگی" که در جای خود نوعی گشودگی و فاصله گیری از فضای سیاسی ایدئولوژیک دوران جنگ به شمار می آید، نیست. پرداختن به توسعه اقتصادی و آبادانی کشور و توجه به نیازها و مشکلات معیشتی مردم اگر با بینشی ژرف و جامع صورت می گرفت، خود چندگام به پیش محسوب می شد؛ اما حتی در این زمینه نیز جنبه نمایشی فعالیت های سازندگی، چشمگیر و

برجسته می‌نمود و در حالی که کشور با عوارض و تبعات روی‌آوری به اقتصاد بازار درگیر بود، از مزایا و دست‌آوردهای قابل‌حصول آن بی‌بهره ماند.

به علاوه، توسعه ناموزون در این دوره، بسیاری از مطالبات سیاسی اجتماعی را بی‌پاسخ گذاشت و گروه‌های بسیاری از جمله روشنفکران، نخبگان فکری و سیاسی، و بخش‌های مهمی از جامعه علمی و دانشجویی را به حاشیه راند، چرا که به نظر می‌رسید دولت با توزیع و کنترل قدرت سیاسی توافقی نداشت. به این ترتیب، پاره‌ای‌گشایش‌ها در عرصه اقتصاد، و عدم گشایش در صحنه سیاسی به رشد تضادها، نابرابری‌ها و مطالبات سیاسی - اجتماعی دامن زد. این در حالی بود که خصوصی‌سازی ناقص و بی‌برنامه، به شکاف طبقاتی و فساد اداری گسترده‌ای منجر شد. شاید مجموعه این رخدادها بود که زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش اجتماعی خرداد ۱۳۷۶ شد. در واقع، نارضایتی‌های عمومی که هر دو متن در مقطع مورد بحث از آن سخن می‌گویند، معلول توسعه ناموزن و غفلت از بعد سیاسی توسعه است که به عمد یا سهو، نادیده انگاشته شده است.

۸- دوره ۱۳۷۷

در دوره ۱۳۷۷ یک سرمقاله از روزنامه جامعه و یک سرمقاله از روزنامه نشاط انتخاب و تحلیل شده‌اند. عناوین این دو سرمقاله به ترتیب عبارتند از: «درخواست از محققان و اهل قلم»، و «توسعه سیاسی با کدام گروه‌بندی؟ (خودی/غیرخودی، اپوزسیون/پوزسیون، یا هیچ‌کدام)». عناصر سازنده گفتمان این متون را مرور می‌کنیم.

۱- نویسنده چندان قائل به برجسته کردن "دگر" خود به عنوان عضوی از جامعه اصلاح‌طلبان نیست. به همین دلیل ترسیم خط فاصل میان جبهه خودی و غیرخودی با لطافت، نرمش و رواداری صورت می‌گیرد.

۲- واژگان سیاه در هر دو متن، شدت و غلظت بسیار کم‌تری نسبت به متون پیشین دارند و اساساً همه واژگان متن، حتی واژگان سیاه مورد استفاده، ملایم و معتدل هستند. بنابراین، زبان به کار رفته در هر دو متن، زبان تفاهمی و غیرتحکمی است که از ویژگی‌های گفت‌وگو و دیالوگ

در جامعه توسعه یافته سیاسی است.

۳- نویسنده از طرح مباحث احساسی و غیرعقلایی و از ایجاد فضای هیجانی، هم‌چنین از ایدئولوژی‌سازی و ایدئولوژیک کردن فضای سیاسی کشور خودداری می‌کند و از استدلال علمی و منطقی برای بیان یا اثبات دیدگاه‌هایش بهره می‌گیرد.

۴- جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی در هیچ‌یک از دو متن جایی ندارد. این، همان نگرشی است که توسعه سیاسی اقتضا می‌کند.

۵- خط غالب یا تفکر حاکم بر گفتمان هر دو متن، تفکر توسعه سیاسی و جامعه مدنی است. تکرار برخی از این واژگان در هر دو متن، نشان از تأکید نویسنده بر ضرورت توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی دارد. در متن اول، اصطلاح "جامعه مدنی" ده بار و عبارت "نهادهای مستقل از حکومت" چهار بار تکرار شده‌اند و در متن دوم، ترکیب "توسعه سیاسی" شش بار تکرار گردیده است. هم‌چنین واژگانی از قبیل رقابت، مشارکت، ثبات سیاسی، و قانون از واژگان کلیدی و کانونی هر دو متن هستند.

۶- نویسنده در هر دو متن در پی تقویت وفاق عمومی بر سر واژگان و مفاهیم توسعه سیاسی و شکل دادن به ذهنیت جمعی در این زمینه است. چنین به نظر می‌رسد که نویسنده بر این باور است که برای تحقق توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی، باید شناخت و آگاهی عمومی در مردم و مسئولان نسبت به این مفاهیم ارتقا یابد.

۷- اگر توسعه تشکل‌های غیررسمی و تکثیر منابع قدرت، توسعه ارتباط میان دولت و ملت از طریق نهادهای واسطه‌ای، گسترش وفاق، تفاهم و همبستگی، شایسته‌گرایی، تحقق اصل گفت‌و شنود آزادانه، ایجاد رقابت سالم، حاکمیت خردورزی و تأکید بر نقش قانون‌گرایی در مشروعیت نظام سیاسی را از جمله مؤلفه‌ها و شاخص‌های جامعه مدنی و توسعه سیاسی بدانیم، نویسنده هر دو متن، به‌طور صریح یا ضمنی بر این عناصر پای فشرده و در صدد نهادینه کردن آن‌ها بوده است. این همان نقشی است که به بیان لوسین پای، مطبوعات جامعه مدنی در ایجاد فضای عمومی و آموزش گفتارهای منطقی و اصولی در مورد مسائل سیاسی - اجتماعی و تحرک سیاسی دارند.

۸- نویسنده و روزنامه‌ او به عنوان عضوی از جامعه‌ نخبگان و روشنفکران کوشیده‌اند تا به مباحث جدی و اصولی مرتبط با توسعه‌ سیاسی و جامعه‌ مدنی همچون بحث پیرامون مبانی مشروعیت حکومت، حقوق مردم و تکالیف دولت، عقلانیت تفاهمی، تقویت نقش نهادهای مدنی و حکومت قانون پردازند، مباحثی که جز در صدر مشروطه و تا حدودی در دوره‌ دکترمصدق، در هیچ‌ یک از دوره‌های دیگر در گفتمان عمومی جامعه و مطبوعات جایی ندارند.

۹- نویسنده کوشیده است تا فرهنگ سیاسی مشارکت را به جای فرهنگی سیاسی آمریت/تابعیت تبلیغ و ترویج کند. هم‌چنین گرایش به اقتدار قانونی و مردمی به عنوان گفتمان سیاسی غالب در این سرمقاله مشهود است.

۱۰- تلاش نویسنده برای به حاشیه راندن گفتمان خودی/غیرخودی، و اپوزیسیون/پوزسیون و جایگاه استعلایی بخشیدن به گفتمان اکثریت/اقلیت برای تقسیم‌بندی نیروهای اجتماعی مبتنی بر این باور است که جنبش دوم خرداد، جنبش وارد کردن حاشیه در متن و توجه به نادیده‌انگاشته‌گان و طردشدگان بود.

به این ترتیب، گفتمان توسعه‌ سیاسی و مردم‌سالاری، یا به تعبیر دکتر بشیریه، گفتمان دموکراتیک جامعه‌ مدنی در سرمقاله‌های بررسی‌شده‌ سال ۱۳۷۷ در قیاس با شش دوره‌ پیشین و حتی با نگاهی اغماض‌آمیز، در مقایسه با گفتمان مشروطه، جایگاهی رفیع‌تر می‌یابد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

برای آن‌که تصویری به‌هم‌پیوسته از وضعیت توسعه‌ سیاسی در هشت دوره‌ مورد بررسی و به بیانی دیگر، در نزدیک به یک‌صد سال اخیر به دست آوریم، لازم است در ابتدا چند شاخص یا مؤلفه‌ اصلی توسعه‌ سیاسی را در نظر بگیریم و سپس جایگاه این عناصر را در دوره‌های تاریخی مورد مطالعه مشخص کنیم. به یاد داشته باشیم که "توسعه‌ سیاسی" مفهوم جدیدی است که عمدتاً در نیم قرن اخیر در جهان مورد توجه و بحث قرار گرفته است. اما عناصر و مؤلفه‌های آن همواره آرمان‌ها و مطالبات عمومی ملت‌ها و برنامه‌کار دولت‌های دموکراتیک را تشکیل می‌داده است.

بر این اساس، اگر عناصری شامل آزادی (آزادی بیان، قلم، مطبوعات و...)، قانون‌گرایی، وجود و امکان فعالیت نهادهای مدنی، تکثرگرایی، ثبات، رقابت و مشارکت سیاسی را به عنوان مؤلفه‌های توسعه سیاسی مدنظر قرار دهیم، با توجه به تحلیل گفتمان سرمقاله‌ها در هشت دوره تاریخی از انقلاب مشروطه تا خاتمی می‌توان جمع‌بندی زیر را ارائه کرد:

۱- در دوره اول یعنی صدر مشروطیت، تحت تأثیر مبارزات طولانی مشروطه‌خواهان، نشانه‌های روشنی از بروز گفتمان توسعه سیاسی در دست است. قانون، آزادی و عدالت، سه خواست اساسی مشروطه‌طلبان بود و نهادهای مدنی نیز در این دوره رشد چشمگیری داشتند. بنابراین وضعیت توسعه سیاسی را در این دوره (هر چند گذرا) می‌توان مثبت ارزیابی کرد. به بیان دیگر، روابط عدم تمرکز و پراکندگی قدرت یا حاکمیت شرایط گذار در این دوره را می‌توان با شکل‌گیری توسعه سیاسی همراه دانست.

۲- دوره دوم (سال ۱۳۱۲) دوره تمرکز قدرت سیاسی و حاکمیت گفتمان اقتدار و آمریت، دوره سرکوب آزادی‌ها، شکل‌گیری جامعه تک‌گفتار، سرکوب نهادهای مدنی و فراقانونی بودن قدرت شاه است. بنابراین، گفتمان توسعه سیاسی در این دوره، تقریباً غایب است. به بیان دیگر، دوره تمرکز قدرت با عدم توسعه سیاسی همزاد است.

۳- دوره سوم (۱۳۲۰) دوره هرج و مرج ناشی از فروپاشی حکومت مطلقه رضاشاه و عدم کنترل شاه جوان بر اوضاع کشور و در نتیجه عدم ثبات سیاسی است. در این دوره، اگرچه آزادی‌های نسبی، تکثر سیاسی و جامعه مدنی در وضعیت بهتری به سر می‌برند، ولی این امر ناشی از اراده سیاسی و عاملیت حاکمان نیست، بلکه ناشی از عدم تمرکز و تزلزل قدرت حکومت مرکزی و قرار گرفتن در آغاز یک دوره گذار دوازده‌ساله است. وضعیت توسعه سیاسی در این دوره بهتر از دوره قبل است، ولی این وضعیت، نه ثبات و دوام دارد، نه کامل است.

۴- دوره چهارم (۱۳۳۱) دوره حاکمیت گفتمان استقلال و آزادی، گرچه درگیر نزاع گفتمانی سختی با گفتمان دربار است، ولی رشد آزادی‌ها، به‌ویژه آزادی مطبوعات و نهادهای مدنی در این دوره قابل توجه است. اما این دوره هم یک دوره گذار سیاسی است که در آن نشانه‌هایی از

گفتمان توسعه سیاسی قابل مشاهده است.

۵- دوره پنجم (۱۳۵۲) دوره تمرکز و تحکیم اقتدار حکومت مرکزی و مطلق‌گرایی سیاسی است. سرکوب آزادی‌ها، نبود مطبوعات آزاد، نهادهای مدنی دولت‌ساخته، تک‌گفتاری، عدم امکان رقابت و مشارکت آزاد در امور سیاسی از مشخصه‌های این دوره و بنابراین متضمن فقدان یا غیبت گفتمان توسعه سیاسی است. گفتمان غالب این دوره گفتمان اقتدار و آمریت و حکومت مطلقه است.

۶- در دوره ششم (۱۳۵۸) شاهد عدم ثبات سیاسی، عدم استقرار و استحکام حکومت برآمده از انقلاب و در عین حال شاهد تکثرگرایی، درجاتی از آزادی، تولد مطبوعات و احزاب متنوع و در کنار آن‌ها شکل‌گیری تدریجی فضای سیاسی ایدئولوژیک و بسیج توده‌ای هستیم. گفتمان توسعه سیاسی این دوره فقط شامل برخی عناصر و مؤلفه‌ها و در نتیجه، ناتمام است. عناصر مذکور نیز از ماهیت جنبش اجتماعی ایران برخاسته بودند، نه از اراده سیاسی حاکمان.

۷- دوره هفتم (۱۳۷۱) دوره توسعه ناموزون، توجه به ابعاد اقتصادی و اجتماعی نوسازی و غیبت گفتمان توسعه سیاسی در صحنه کشور است. عدم رقابت و مشارکت سیاسی واقعی، محدودیت آزادی، عدم تکثرگرایی، نبود احزاب و نهادهای مدنی غیروابسته به حکومت و نبود مطبوعات متنوع و آزاد از ویژگی‌های این دوره است. توسعه سیاسی در این دوره، امری مغفول است.

۸- دوره هشتم (۱۳۷۷) از معدود دوره‌ها یا تنها دوره‌ای است که دولت مرکزی در عین ثبات، تمرکز، استحکام و اقتدار، خود، منادی گفتمان توسعه سیاسی و جامعه مدنی می‌شود. تولد مطبوعات آزاد و متنوع، پاره‌ای نهادهای مدنی، واقعی‌تر شدن مشارکت و رقابت، تأکید بر قانون‌گرایی و شایسته‌گرایی، درگیر شدن مباحثات و نقدهای سیاسی - اجتماعی فراگیر، از مؤلفه‌های قابل‌ذکر در این دوره است که گفتمان توسعه سیاسی را جایگاهی استعلایی می‌بخشد.

به این ترتیب می‌توان گفت که گفتمان توسعه سیاسی بر روی هم (و منهای دو استثنای نسبی) گفتمان دوره گذار و عدم تمرکز قدرت سیاسی است. وضعیت سال ۱۳۷۷ وضعیتی

دوگانه است. از یک سو، این دوره نیز دوره گذار سیاسی است که باید وضعیت توسعه نیافته قبلی را به لحاظ سیاسی، به وضعیت توسعه یافته باثبات و غیر قابل بازگشت آینده پیوند بزند و از جانب دیگر، حکومت مرکزی در عین ثبات و استحکام، توسعه سیاسی را ترویج می‌کند، گرچه خود در این راه با چالش‌های گفتمانی جدی نیز روبه‌روست. نقش نخبگان، روشنفکران و مطبوعات در این دوره بسیار خطیر و تعیین‌کننده است. در ادامه، جداول و نمودارهای تحول گفتمان توسعه سیاسی در هشت دوره مورد بررسی ارائه می‌شود.

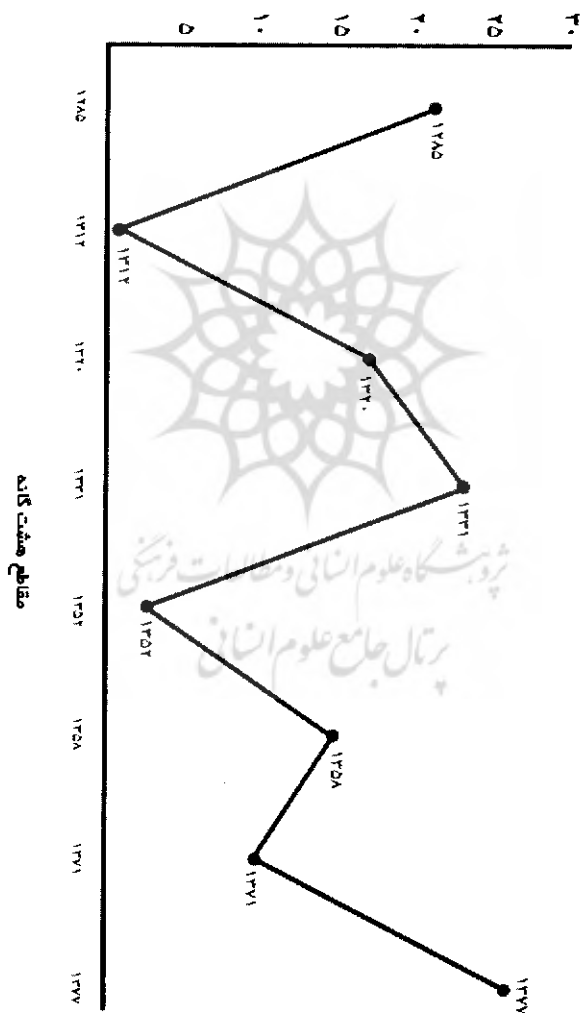
جدول مقایسه‌ای وضعیت توسعه سیاسی در مقاطع هشت‌گانه

مقاریم مقاطع	انواع آزادی‌ها	فانون‌گرایی	جامعه‌مدنی	تکنوگرایی	رقابت مشارکت	جمع میانگین
۱۲۸۵	۲۰	۲۰	۲۵	۲۰	۲۰	$\frac{105}{21}$
۱۳۱۲	۰	۵	۰	۰	۰	$\frac{5}{1}$
۱۳۲۰	۱۵	۱۰	۲۰	۲۰	۲۰	$\frac{85}{17}$
۱۳۳۱	۲۵	۲۰	۲۵	۲۰	۲۵	$\frac{115}{23}$
۱۳۵۲	۵	۵	۵	۱۰	۰	$\frac{15}{3}$
۱۳۵۸	۲۰	۵	۲۰	۲۰	۱۰	$\frac{75}{15}$
۱۳۷۱	۱۵	۱۰	۱۰	۵	۱۰	$\frac{50}{10}$
۱۳۷۷	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۳۰	$\frac{130}{26}$

توضیح: اعداد اختصاص یافته به هر یک از شاخص‌ها بین صفر تا سی در نوسان است (بر حسب وضعیت هر شاخص در هر یک از مقاطع)

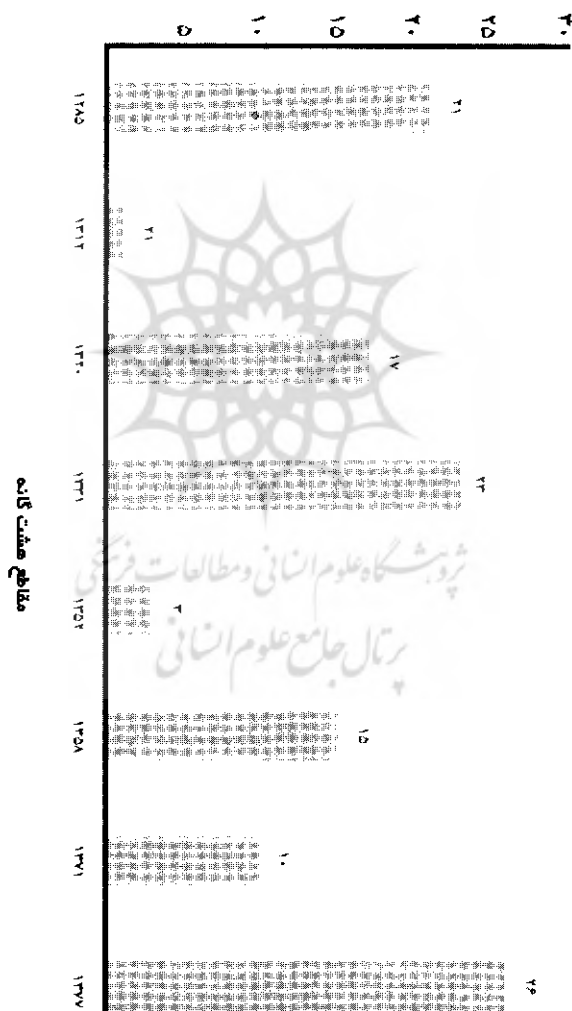
منحنی مقایسه وضعیت گفتمان توسعه سیاسی در مقاطع هشت‌گانه

وضعیت شاخص های توسعه سیاسی



نمودار مقایسه وضعیت گفتمان توسعه سیاسی در مقاطع هشت‌گانه

وضعیت شاخص های توسعه سیاسی



جدول مقایسه‌ای وضعیت گفتمان سیاسی در مقاطع هشت‌گانه

مفاهیم / مقاطع	فرهنگ سیاسی	منبع مشروعیت	گفتمان غالب	دیگر
۱۲۸۵	مشارکتی	قانونی (مردمی)	دموکراتیک مدنی	مخالفان مشروطه مشروع‌طلبان و دربار
۱۳۱۲	آمریت / تابعیت	پاتریمونیا ل تاریخی	شبه‌مدرنیسم اقتدارگرایی سیاست‌گزینی	قاجارید (غیرایرانی‌ها)
۱۳۲۰	آمریت / تابعیت (نسبی)	پاتریمونیا ل سنتی	مدرنیسم توأم با هرج و مرج	قاجاریه و اطرافیان شاه سابق
۱۳۳۱	مشارکتی	قانونی (مردمی)	استقلال - آزادی	استعمار انگلیس
۱۳۵۲	آمریت / تابعیت	پاتریمونیا ل سنتی	مدرنیسم پهلوی (سنت‌گرایی ایدئولوژیک)	بی‌خبران و مخالفان نوسازی
۱۳۵۸	مشارکت توده‌ای	کاریزماتیک رادیکال	سنت‌گرایی ایدئولوژیک رادیکال	ضدانقلاب
۱۳۷۱	آمریت / تابعیت	کاریزماتیک محافظه‌کارانه	سنت‌گرایی ایدئولوژیک محافظه‌کار	مخالفان سازندگی
۱۳۷۷	مشارکتی	قانونی (مردمی)	دموکراتیک مدنی	راست‌سنتی - مخالفان اصلاحات

منابع

- آبراهیمیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، چاپ ششم، ۱۳۸۰.
- آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران: پیام، ۱۳۵۵.
- امین‌زاده، محسن. «توسعه سیاسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی. ش ۱۱۷-۱۱۸، خرداد و تیر ۱۳۷۶.
- باتامور، تی. بی. نخبگان و جامعه. ترجمه علیرضا طیب. تهران: شیرازه، ۱۳۷۷.
- برزین، دکتر سعید. جناح بندی سیاسی در ایران، از دهه ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶. تهران: مرکز، چاپ چهارم، بهمن ۱۳۷۸.
- بشیری، دکتر حسین. جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نی، ۱۳۷۷.
- بشیری، دکتر حسین. جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران. تهران: مؤسسه علوم نوین، ۱۳۷۸.
- بشیری، دکتر حسین. درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدد. تهران: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹.
- بشیری، دکتر حسین. موانع توسعه سیاسی در ایران. تهران: گام‌نو، ۱۳۸۰.
- بودریار، ژان. فوکو را فراموش کن. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
- بهرامپور، شعبانعلی. «درآمدی بر تحلیل گفتمان»، در گفتمان و تحلیل گفتمانی. به اهتمام دکتر محمدرضا تاجیک. تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۸.
- پین، مایکل. بارت، فوکو، آلتوسر. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز، ۱۳۷۸.
- تاجیک، دکتر محمدرضا. جامعه‌ی امن در گفتمان خاتمی. تهران: نی، ۱۳۷۹.
- تاجیک، دکتر محمدرضا. فرامدرنیسم و تحلیل گفتمان. تهران: دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- تاجیک، محمدرضا. «متن، وانموده و تحلیل گفتمان»، فصلنامه گفتمان. ش ۱، تابستان

۱۳۷۷.

- تمیمی، رقیه. «هرمنوتیک در بستر تاریخ»، برگ فرهنگ. ش ۵، تابستان ۱۳۷۹.
- جلایی پور، حمیدرضا. پس از دوم خرداد. تهران: کویر، ۱۳۷۸.
- حقیقی، شاهرخ. گذر از مدرنیته؛ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا. تهران: آگه، ۱۳۷۹.
- خاکی فیروز، مهدی. توسعه سیاسی. تهران: قطره، ۱۳۷۸، ص ۸۶، مصاحبه با علیرضا علوی تبار.
- دریفوس، هیوبرت و پل راینو. میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی، ۱۳۷۶.
- ضیمران، محمد. ژاک دریدا و متافیزیک حضور. تهران: هرمس، ۱۳۷۹.
- ضیمران، محمد. میشل فوکو: دانش و قدرت. تهران: هرمس، ۱۳۷۸.
- ظریفی نیا، حمیدرضا. کالبدشکافی جناح های سیاسی در ایران (۱۳۵۸ تا ۱۳۷۸). تهران: آزادی اندیشه، ۱۳۷۸.
- عضدانلو، حمید. گفتمان و جامعه. تهران: نی، ۱۳۸۰.
- غلامرضا کاشی، دکتر محمدجواد. جادوی گفتار (ذهنیت فرهنگی و نظام معانی در انتخابات دوم خرداد). تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان، ۱۳۷۹.
- فرکلاف، نورمن. تحلیل انتقادی گفتمان. گروه مترجمان. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، ۱۳۷۹.
- فصلنامه سیاسی - اجتماعی رهیافت های سیاسی و بین المللی. ش ۱، زمستان ۱۳۷۹، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- قوام، دکتر عبدالعلی. تحول مفهوم توسعه سیاسی. تهران: قومس.
- قوام، دکتر عبدالعلی. توسعه سیاسی و تحول اداری. تهران: قومس، ۱۳۷۱.
- لمتون، آن کی. اس. نظریه دولت در ایران. گردآوری و ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: گیو، ۱۳۷۹.
- مجموعه مصاحبه ها. ایران: روح یک جهان بی روح. ترجمه نیکو سرخوش و افشین

- جهان‌نیده. تهران: نی، ۱۳۷۹.
- مجموعه مقالات. توسعه سیاسی. کتاب دوم و سوم، تهران: همشهری، ۱۳۷۷.
- مک‌دانال، دایان. مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان. ترجمه حسینعلی نودری. تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۰.
- نش، کیت. جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن، سیاست، قدرت. ترجمه محمدتقی دلفروز، با مقدمه دکتر حسین بشیریه. تهران: کویر، ۱۳۷۹.
- واینر، مایرون و ساموئل هانتینگتون. درک توسعه سیاسی. ترجمه شده در پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
- وینسنت، آندرو. نظریه‌های دولت. ترجمه دکتر حسین بشیریه، تهران: نی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- هابز، تامس، جان لاک و جان استوارت میل. آزادی و قدرت دولت. ترجمه و تألیف محمود صناعی. تهران: هرمس، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- هالوب، رناته. آنتونیو گرامشی. ترجمه محسن حکیمی. تهران: چشمه، ۱۳۷۴.
- هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم، ۱۳۷۰.
- همایون کاتوزیان، دکتر محمدعلی. اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: مرکز، ۱۳۷۲.
- همایون کاتوزیان، دکتر محمدعلی. دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
- همایون کاتوزیان، دکتر محمدعلی. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران. تهران: مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

- Bourdieu, P. *Language and Symbolic Power*. ed. by L.Thompson.

Cambridge: Polity Press, Cambridge, 1991.

- Brown, G. & G.Yule. *Discourse Analysis*. London: Cambridge University Press, 1983.
- Brown, Gillian. *Discourse Analysis*. London: Cambridge University Press, 1989.
- Chilton, Stephen. *Grounding Political Development*. Boulder: Rienner Publishers, 1991.
- Dant, Time. *Knowledge, Ideology & Discourse: A Sociological Perspective*. London: Routledge, 1991.
- Fairclough, Norman. *Critical Discourse Analysis*. Longman, 1995.
- Fowler, Roger. *Language in The News*. London: Routledge, 1994.
- Hall, Stuart. *The West and the Rest: Discourse and Power, Informations of Modernity*. The Open University, 1992.
- Hedebro, Goran. *Communication and Social Change in Developing Countries*. Iowa: The Iowa State University Press, 1982.
- Hodge, R. & Kress. G. *Language As Ideology*. London: Routledge, 1979.
- Johari, J. C. *Comparative Politics*. New Dehli: Syerling Publishers, 3rd. ed., 1993.
- Pêcheux, Michel. *Language, Semantics and Ideology: Stating the Obvious*. trans. Harbans Nagpal. London: Macmillan, 1982.
- Pye, Lucian & Sidney Verba. *Political Culture and Political Development*. Princeton: Princeton University Press, 1965.
- Ruttan, Vernon W. "What Happened to Political Development", in *Economic Development and Cultural Change*. Chicago University Press,

1991.

- Tachman, G. "Qualitative Methods in the Study of News", in *A Handbook of Qualitative Methodologies for Mass Communication Research*. Edited by K. B. Jensen & N. W. Jankowski. London: Routledge, 1991.

- UNESCO. *Goals of Development*. Paris: UNESCO Publication, 1988.

- Van Dijk, A. Teun. "The Interdisciplinary of News as Discourse", in K. B. Jensen and N. W. Jankowski. *A Handbook of Qualitative Methodologies for Mass Communication Research*. London: Routledge, 1991.

- Van Dijk, A. Tuen. *Discourse, Power and Access*. London: Routledge, 1996.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی